

جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام و المسلمین استاد

محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

دعای چہلم (یاد مرگ)

جلسہ ۰۴

۱۳۹۵/۱۰/۲۰

- حقیقت مرگ
- حالت متفاوت افراد هنگام جان دادن
- سرنوشت‌ساز بودن لحظه‌ی پایانی زندگی
- یاد مرگ و استفاده‌ی صحیح از لحظات زندگی
- تمام اعمال ثبت و ضبط می‌شود
- مؤمن با مرگ انس و الفت دارد
- استقامت در راه حق، شرط مرگ آسان
- تفاوت آرزو و برنامه‌ریزی برای آینده
- یار وفادار خدا، رسول و ائمه

را دارد. در قرآن کریم از آن گاهی به قمرات الموت و گاهی به سكرت الموت تعبیر شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ردالمند

از نظر قرآن موت یک حقیقت و یک موجود است که تجسم و تجسد دارد، و با شما ملاقات می‌کند. تعبیر قرآن کریم این است: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ؛ [۱] بگو همان مرگی که از آن می‌گریزید، روی‌آور به شما است». مرگ با شما ملاقات می‌کند و به دیدار شما می‌آید، زائر و مهمان شما می‌شود، وارد و قادم بر شما است. ورودش با

جناب ملک الموت است که بر شخص تجلی می‌کند: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ؛ [۲] بگو فرشته مرگی

موضوع سخن چهلمین دعای صحیفه مبارکه سجادیه است. به این جمله رسیدیم: «فَإِذَا أُوْرِدْتَهُ عَلَيْنَا وَ أَنْزَلْتَهُ بِنَا فَأَسْعِدْنَا بِهِ زَائِرًا، وَ أَنْسَنَا بِهِ قَادِمًا، وَ لَا تُشَقِّنَا بِضِيَافَتِهِ، وَ لَا تُخْزِنَا بِزِيَارَتِهِ، وَ اجْعَلْهُ بَابًا مِنْ أَبْوَابِ مَغْفِرَتِكَ، وَ مِفْتَاحًا مِنْ مَفَاتِيحِ رَحْمَتِكَ أُمَّتِنَا مُهْتَدِينَ غَيْرَ ضَالِّينَ، طَائِعِينَ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ، تَائِبِينَ غَيْرَ عَاصِينَ، وَ لَا مُصْرِبِينَ، يَا ضَامِنَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِينَ، وَ مُسْتَضْلِحَ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ».

حقیقت مرگ

لحظات مرگ برای انسان خیلی سرنوشت‌ساز است. برای هر کسی دشواری و پیچیدگی خودش

که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌ستانند». قرآن کریم گاهی این مأمور را هم حذف می‌کند و می‌گوید خود مولا شما را می‌گیرد: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ [۳] خدا روح مردم را هنگام مرگشان به‌تمامی باز می‌ستاند».

در آیه یازده سوره‌ی سجده فرمود فرشته‌ای که از سوی خدا متعال وکیل شده که شما را بگیرد و دریافت کند، بر شما جلوه می‌کند و کار شما را تمام می‌کند. آن وقت شما محشور می‌شوید به جایگاهی که خدای متعال برای شما در نظر گرفته است: «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ؛ آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید».

«توفی» یعنی هیچ‌چیز از شما باقی نمی‌گذارد و همه‌ی شما را با تمام ظرفیت، امکان، استعداد، ظاهر و باطنتان می‌گیرد. این اتفاق و انتقال از عالم طبیعت به عالم برزخ و ملکوت، با دشواری خاص همراه است، و چون نوعاً ناگهانی انجام می‌شود، در خودش سکرته‌ی دارد. سکره به معنای حیرت و مستی است از خود بی‌خود شدن هست در این ملاقات چنین حالی بر انسان پیش می‌آید علت سکرته این است که خودمان را به این دنیا بسته‌ایم. حالا چون ناگهانی قطع می‌شود، حالت سکرته برای شخص پیش می‌آید. «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ؛ [۴] و سکرته‌ی مرگ به‌راستی در

رسید. این همان است که از آن فرشتگان جانشان را می گیرند...». بعضی ها در آن موقعیت، ظالم به خویشان هستند. پرده که کنار می رود، می بیند در حال ظلم به خود بود که دریافت شد. این حالت، حالت خباثت و آلودگی است؛ یعنی شخص ناقص، آشفته و به هم ریخته دریافت می شود.

نقطه‌ی مقابلش این است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»؛ [۶] آنان که در حال پاکیزگی، فرشتگان قبض روحشان کنند». طیب، تمیز، مرتب، منظم و آماده‌ی مرگ است.

سرنوشت ساز بودن لحظه‌ی

پایانی زندگی

این لحظه‌ی پایانی حاصل همه‌ی لحظه‌های قبل است.

حالت متفاوت افراد هنگام جان دادن

در آن لحظه‌ی خیلی مهم، وضعیت انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است. قرآن کریم برای شرح وضعیت اشخاص در آن موقعیت کلیدواژه‌هایی دارد؛ مثلاً «طَيِّب» و «ظالم». در این آیه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ»؛ [۵] کسانی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند [وقتی]

یاد مرگ و استفاده‌ی صحیح از لحظات زندگی

احتمال دارد انسان برخلاف گذشته‌ی درخشان خود، در آن لحظه بد عمل کند؛ لذا باید از تمام لحظه‌های خود مراقبت کنیم که چه‌بسا لحظه و فرصت پایانی ما باشد. اگر انسان با محاسبه‌ی مرگ لحظاته‌اش را بسازد، زندگی‌اش ساختار خوبی پیدا می‌کند. در هر موقعیتی که هستید، آن موقعیت را به مرگ اضافه کنید، کارتان درست می‌شود؛ مثلاً چنانچه الان حرفی را که دارم می‌زنم، به مرگ ضمیمه کنم، حرف خوب می‌زنم و بهترین سخن را می‌گویم. هر حالی انسان دارد، آن را به مرگ ضمیمه کند و بگوید این آخرین اقدام و نفس و قدم و سخن و تصمیم من

علت خطیر بودنش این است که در لحظه‌ی پایانی در چه عمل و وضعیتی هستیم و نسبت به حالات و لحظات قبل، جنبه سرنوشت‌ساز دارد. چون اختیار برقرار است، انسان ممکن است در آن موقعیت پایانی مشغول وضعیتی باشد یا از نظر حالت روانی و درونی در موقعیتی باشد که کل مسیر طی شده‌اش را تحت تأثیر قرار دهد و مخدوش سازد. حالت پایانی انسان، جمع حالات قبلی او است. این حالات کنار هم قرار می‌گیرند و وضعیت اعتقادی، فکری، اخلاقی و عملی شخص را می‌سازند. حاصل جمع آن لحظه‌ها می‌شود لحظه‌ی اجل انسان.

چون از همه‌ی لحظه‌ها مراقبت کرده است. استیفا، یعنی از فرصت‌هایش کاملاً بهره‌برداری کرده و سعی کرده در مقام اهتدا، یعنی هدایت مستقر، طبق نقشه‌ی الهی عمل کند.

برای چنین کسی خوردن، آشامیدن، خفتن، پوشیدن، کوشیدن، تدبیر و حتی برنامه‌ریزی برای فردا، جلوه‌ای از طاعت است. فرضش این است که اگر الان نقطه‌ی پایانی من باشد، در مقام طاعت و تسلیم باشم. چنانچه صد سال دیگر زنده باشم، طبق نقشه‌ی طاعت عمل می‌کنم؛ نه خارج از آن. در این صورت پاسخ پرسش بعضی از دوستان روشن می‌شود که جلسه‌ی پیش پرسیدند: امام

است. اگر این روش برای انسان تثبیت شود، دائماً سعی می‌کند بهترین عمل و اقدام و تصمیم را داشته باشد. بهترین یعنی آن چیزی که مولا می‌پسندد.

ما در هر لحظه‌ای موت داریم. اگر شما موت تدریجی را برای خود به رسمیت شناختید، موت دفعی شما را متحیر نمی‌کند. هنگام مرگ مطمئن هستی. این وضعیت اسمش به تعبیر قرآنی، «نفس مطمئنه» است. وقتی دعوت‌نامه را به دست انسان می‌دهند، به او خطاب می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»؛ [۷] ای نفس مطمئنه، خشنود و خدایپسند به سوی پروردگارت بازگرد». چنین کسی به مقام اطمینان می‌رسد؛

می‌فرمایند من به حالی برسم که امید لحظه‌ی دیگری را نداشته باشم؛ آیا اگر کسی به چنین حالی برسد، فرصت‌های احتمالی را از دست نمی‌دهد؟ «ضمیمه کردن تمام لحظات به یاد مرگ» قاعده‌ی طلایی و تأمین‌کننده‌ی

سعادت و خوشبختی است؛ زیرا موجب استیفای کامل از فرصت و طبق نقشه‌ی الهی عمل کردن می‌شود. علاوه بر این، استغفار را به همراه دارد. مؤمن همیشه سرش پایین است و می‌گوید تلاشم را کردم، ولی آنی که می‌خواستم نشد؛ بنابراین کنار هر اقدامی، استغفار می‌کند.

البته لازم نیست این استغفار به زبانش جاری شود، حالش، حال مستغفرین است؛ لذا حتی نماز و سجده‌اش با استغفار همراه است.

سعدت و خوشبختی است؛ زیرا موجب استیفای کامل از فرصت و طبق نقشه‌ی الهی عمل کردن می‌شود. علاوه بر این، استغفار را به همراه دارد. مؤمن همیشه سرش پایین است و می‌گوید تلاشم را کردم، ولی آنی که می‌خواستم نشد؛ بنابراین کنار هر اقدامی، استغفار می‌کند.

البته لازم نیست این استغفار به زبانش جاری شود، حالش، حال مستغفرین است؛ لذا حتی نماز و سجده‌اش با استغفار همراه است.

تمام اعمال ثبت و ضبط می‌شود

اعمال ما دائماً استنساخ می‌شود: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» [۸] ما از آنچه می‌کردید، نسخه برمی‌داشتیم.

اینکه نسخه می‌گیریم، نه اینکه کپی یا عکس می‌گیریم، خود عمل را می‌آوریم. استنساخ الهی برداشتن خود عمل است؛ لذا قرآن فرمود: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» [۹] و آنچه را انجام داده‌اند، حاضر یابند.

چون خود حق مستنسخ و شاهد است، از نگاه او چیزی جا نمی‌ماند. در

بعد از آن سکرت، پرده را کنار می‌کشند و تو با خودت روبرو می‌شوی. در اینجا است که: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» [۱۲] و آنچه را انجام داده‌اند، حاضر یابند و پروردگار تو به هیچ‌کس ستم روا نمی‌دارد».

مؤمن با مرگ انس و الفت دارد

مؤمن حسناش را کم می‌شمارد و همواره حال استغفار دارد. بهترین نماز را هم که خوانده باشد، چون نگاهش به کسی است که اعمال را دریافت می‌کند، از اعمالش احساس رضایت ندارد. به قول حافظ:

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم

سوره‌ی زلزال نیز فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» [۱۰] پس هر که هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید». من دستم الان تکان خورد، ثبت شد. خود این کلمه‌ای که گفتم، ثبت شد؛ چون فرمود ما استنساخ می‌کنیم، لذا هیچ چیزی جا نمی‌ماند. فردای قیامت همه را جلوی شما می‌گذارند و از تو با تمام ضمائم وجودی‌ات، افکار و خیالات و گفته‌ها و شنیده‌ها و داده‌ها، پرده‌برداری می‌شود: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» [۱۱] ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتم و دیده‌ات امروز تیز است».

مؤمن همواره خجل و مستقر در مقام استغفار است. این معنای استغفار با آن چیزی که شنیده‌اید، فرق می‌کند. وامصیبتا اگر گناهی کرده باشد؛ همینجا برای خودش آتشی درست می‌کند و در آن می‌سوزد. اسم این آتش، ندامت است. مؤمن تمام تلاش خود را به کار می‌گرد تا عملی را که تحویل می‌دهد، بهترین باشد. با وجود این، استغفار هم ضمیمه‌ی همه‌ی صفحات وجودی‌اش است.

آن ناگهان وارد شود و بگویی من این را نمی‌شناسم. وقتی کسی بر شما یک دفعه وارد می‌شود، شما اصلاً او را نمی‌شناسی و برای شما غریبه است. در خانه نشسته‌ای که یک دفعه کسی وارد می‌شود؛ نه به تو خبر داده، نه زنگ زده. قیافه‌اش عجیب و غریب و ناآشنا است. حتی اگر قیافه‌اش زیبا باشد، وقتی وارد شد، تو نگران می‌شوی و به‌هم می‌ریزی.

امام (علیه السلام) می‌فرماید: اگر طبق نقشه‌ی الهی عمل کنی، مرگ وقتی بر تو وارد می‌شود، غریبه نیست؛ زیرا قبلاً با آن دوست و رفیق شدی و انس و الفت داری. چنانچه با مرگت در همه‌ی روزها زندگی کرده باشی، اگر انسان به چنین وضعی رسید، مرگ در هر حالی بر او وارد شود، می‌گوید: خوش آمدی؛ چون با آن انس دارد. در هر لحظه‌ای که تو مردی، آن مرگ را چشیدی. صبر نکردی تا

استقامت در راه حق، شرط مرگ آسان

اگر کسی طبق قاعده عمل کرده باشد، یعنی زیست مؤمنانه داشته و در جست‌وجوی رضایت مولا بوده، بخشی از وجودش که رفته، به او می‌گوید: بیا؛ این طرف دیگر خطر انتخاب‌های خطرناک، وسوسه‌ها و شیاطین نیست.

از حضرت جوادی آملی نقل شده که استادشان، حضرت علامه طباطبایی، لحظه ارتحالش حالت عجیبی داشت. نشسته و به گوشه‌ای زل زده بود؛ مثل اینکه قبلاً رفته بود. آخرین جمله‌اش این بود: هشتاد سال منتظرت بودم. خوش آمدی!

وقتی پرده‌ی آخرش بر تو وارد شد، می‌گویی: چه زائر و مهمان خوبی!

در این صورت **سکرت الموت** یا **قمرات الموت** نداری. مرگ رفیق و انیس و ایف تو است. اگر کسی به چنین وضعی رسید، حال اطمینان خواهد بود.

لحظه‌ی مرگ، از همه‌ی جهات عجیب است. برای کسی که انس ندارد، حیرت‌افزا، وحشتناک و دهشتناک است. زلزله‌ی خیلی عجیبی است که همه‌چیز را به هم می‌ریزد.

خدا مرحوم آیت‌الله خوانساری را رحمت کند. امام راحل می‌فرمایند: ایشان در مرز عصمت قرار داشت. آقای خوانساری با کسی صحبت می‌کرد. به ایشان گفتند: کسی اینجا نبود، شما با که حرف می‌زدید؟ فرمودند: با جناب ملک الموت! به ایشان گفتم: با من کاری داشتید؟ می‌خواهید مرا ببرید؟ گفت: نه، یک هفته‌ی دیگر شما را می‌بریم.

مأنس و مألفی که امام سجاد (علیه السلام) می‌گوید، منظور همین است.

این افراد چگونه به اینجا رسیدند؟ قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ

استَقَامُوا تَتَزَلُّ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ؛ [۱۳] در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند] هان بیم مدارید و غمین باشید و به بهشتی که وعده یافته بودید، شاد باشید». دوستان روی این آیه تأمل داشته باشید، آن را بنویسید و به آن مراجعه کنید. «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، یعنی فکر، خیال، ذکر، زبان، چشم، قدم، قلم، جوارح، جوانح، و عزمشان همه می‌گوید: «رَبُّنَا اللَّهُ». رب، یعنی مالک، خالق، محبوب و معشوق. استقامت در اینجا یعنی تقوا. استقامت می‌خواهد، چون جاذبه‌ی دنیا و وسوسه‌ی شیطان

این طرف با شمایم، آن طرف هم با شمایم؛ هیچ نگران نباشید. سپس گوشه پرده را کنار می‌زنند و مؤمن چشمش به بهشت می‌افتد. این می‌شود ریحانه‌ی مؤمن. در روایت داریم مرگ مؤمن به قدری راحت است که مثل بوییدن یک گل است.

کار را دشوار می‌کند. مرگ نقطه‌ی پایان استقامت است؛ لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «المَوْتُ رِيحَانَةُ الْمُؤْمِنِ»؛ [۱۴] مرگ گل خوشبوی مؤمن است. مؤمن دائم وسط این کشمکش‌ها و جاذبه‌ها می‌خواهد در صراط مستقیم حرکت کند؛ بنابراین لحظه‌ی رفتن، لحظه‌ی راحت شدن او است.

تفاوت آرزو و برنامه‌ریزی برای آینده

هرچه شما برای فرصت‌های احتمالی باقی مانده برنامه‌ریزی می‌کنید، جزء امل و آرزو نیست؛ بلکه رجاء صادق است و آرزوی واهی نیست.

گاهی برخی آرزو دارند که زنده

در لحظه‌ی پایان، قرآن کریم می‌گوید: «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ». قبل از اینکه متقل شود، فرشته‌ها بر او نازل می‌شوند. معلوم می‌شود غیر از ملک الموت است. این فرشته‌ها که اسمشان «مبشّرات» است، نازل می‌شوند و بشارت می‌دهند که ما رفیق شمایم؛

باشند تا کارهای نیک انجام دهند یا کارهایی را که امتداد دارد، به فرجام برسانند. این امل نیست، رجاء است. بین این دو تفاوت فراوانی وجود دارد. در دعای هشتم در این باره مطالبی عرض کردیم.

«وَعَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ»، تو برای من این گونه بنویس که تا به طاعت تو هستم، به من عمر بده تا طاعت، معرفت، عشق، شکر، تسبیح و تهلیلم بیشتر شود. بنابراین هرچه بیشتر باشم، برایم بهتر است.

مؤمن، عمر خود را بی نهایت فرض می کند و برایش برنامه ریزی می کند. هر چه که برای فردا و فرداها برنامه ریزی می کند، جزء طاعتش نوشته می شود و جزو امتداد شخصیتی او محاسبه می شود. بنابراین مؤمن تمام فرصت های احتمالی باقی مانده را به درگاه حضرت حق و با تکیه بر طاعت حال، پیش فروش می کند. در دعای بیستم صحیفه سجادیه می گوئیم:

مؤمن چون این طور نگاه می کند، می گوید عمر را زیاد کن، فقط به آن شرط که تا مطیع تو هستم، باشم. البته دعای بیستم یک جمله تکمیلی هم دارد: «فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضْبُكَ عَلَيَّ». همین که عمر من مرتع شیطان شد، یک لحظه هم نمانم.

امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»؛ [۱۵] برای دنیای خودت چنان عمل کن که گویا در دنیا تا ابد زندگی می‌کنی و برای آخرت چنان عمل کن که گویا فردا می‌میری». ظاهرش تناقض‌نما و پارادوکسیکال است، ولی باطنش یکی است.

که اگر در آن قرار بگیریم، دیگر حزن و اندوهی نخواهیم داشت. به تعبیر قرآن: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ الْبَشَرِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»؛ [۱۶] همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند. آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند».

مؤمن با نیتش محاسبه می‌شود؛ برای همین خلود در بهشت دارد. چنانچه تا ابد زنده باشد، بندگی می‌کند. مؤمن تمام ابدیت را برای خودش در طاعت برنامه‌ریزی کرده است.

بنابراین اگر رجاء صادق داشته باشی که به اینجا برسی و بمیری، ایرادی ندارد که آرزو کنی زنده باشی و برای آینده برنامه‌ریزی کنی.

با این تفاسیر نباید نگران مرگ ناگهانی بود. این یک مسیر است

یار وفادار خدا، رسول و ائمه

یعنی اخلاق، رفتار، فکر، ایمان و معرفتش خیلی پسندیده بود. «مشکور السعی» کارهایی که کرد، پسندیده شد و مورد شکر خداوند قرار گرفت.

«مغفورا له» آمرزیده رفت. حضرت رها نمی‌کنند: «مرحوما برضا الله و رسوله و امامه عنه»؛ او رحمت شده بود، چون رضای خدای متعال و رسول خدا همراهش بود. تجلی اینها در کلمه‌ی اخیر است: «و امامه». اگر کسی به رضای امامش برسد، به رضای رسول خدا رسیده است. حضرت در ادامه تعبیر خیلی سنگینی دارند: «فولادتی من رسول الله»؛ این قسم است. فرمودند قسم به اینکه من زاده‌ی رسول خدا هستم، «ما کان فی

در کتب رجال شیعه، ذیل ابن ابی یعفور، روایتی نقل شده است. امام صادق (علیه السلام) نامه‌ای به مفضل ابن عمر نوشته که در آن، لحظه‌ی پایانی ابن ابی یعفور را ترسیم کرده است. حضرت می‌فرماید: «فمضی صلوات الله علیه؛ او رفت که صلوات خدا بر او باد». امام صادق (علیه السلام) می‌گوید درودهای خداوند بر او باد که نشان‌دهنده مقام ابن ابی یعفور است.

«موفیا لله عز و جل و لرسوله و لإمامه بالعهد المعهود لله»؛ رفت، اما به پیمانی که با خدا، رسول و امام داشت، وفا کرد. «و قبض صلوات علی روحه محمود الأثر»؛ محمود الأثر

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».



منابع و مأخذ

- [۱]. جمعه: ۸.
 - [۲]. سجده: ۱۱.
 - [۳]. زمر: ۴۲.
 - [۴]. ق: ۱۹.
 - [۵]. نساء: ۹۷.
 - [۶]. نحل: ۳۲.
 - [۷]. فجر: ۲۷-۲۸.
- مرد.

عصرنا أحد أطوع لله و لرسوله و لإمامه منه»، کسی از ابن ابی یغفور مطیع‌تر برای خدا، رسول خدا و امامش نبود. «فما زال كذلك» همواره این‌گونه بود تا از دنیا رفت. این جمله مهم است: «حتى قبضه الله إليه برحمته و صيره إلى جنته»، این مهم است که بمانی تا بروی؛ استقامت تا لحظه‌ی پایانی.

خوش به سعادت ابن ابی یغفور! ادامه‌اش این است که خدای متعال او را برد به سوی رحمت و بهشت خودش که همان جنت القاست؛ رفت به جایی که یک طرفش خانه‌ی رسول خدا و یک طرفش خانه‌ی امیرالمؤمنین (علیهما السلام) است. خوش به سعادتش که این‌گونه زیست و این‌گونه

[۸]. جاثیه: ۲۹.

[۹]. کهف: ۴۹.

[۱۰]. زلزال: ۸۷.

[۱۱]. ق: ۲۲.

[۱۲]. کهف: ۴۹.

[۱۳]. فصلت: ۳۰.

[۱۴]. ری شهری، منتخب میزان
الحکمه، ص ۵۱۸.

[۱۵]. میرزای نوری، مستدرک
الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۶.

[۱۶]. یونس: ۶۲-۶۴.



افوغها؛ درنگی بر مسائل تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

بعد از نماز مغرب و عشاء

(۲ ماه دوم سال)



تهران، خیابان سرچشمه
مجمع فرهنگی شهدای هفتم تیر